



تقریر درس خارج فقه الزکاة آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام	قادر بریسم	جلسه	۰۹	تاریخ	۱۴۰۳ / ۰۷ / ۱۶
عنوان ۱	فقه الزکاة الخاص					
عنوان ۲	زکات الأموال					
عنوان ۳	شرایط وجوب زکات الأموال					
عنوان ۴	۵. تمکن تام از تصرف در مال					
عنوان ۵	فروعات تکمیل کننده بحث					
عنوان ۶	فرع اول: عدم تمکن از تصرف و وجوب زکات					
عنوان ۷	مسأله زمان آغاز حول جدید					
عنوان ۸	روایت قرب الإسناد و پرداخت زکات بر دین					
عنوان ۹	استحباب پرداخت زکات بر دین					
عنوان ۱۰	سند روایت قرب الإسناد					
عنوان ۱۱	بررسی قرب الإسناد					

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین

درآمد بحث

پس از آنکه روشن شد که تمکن از تصرف در مال، شرط وجوب زکات است، با تفصیلی که در این رابطه بیان کردیم، فروعی در این زمینه وجود دارد که باید به آنها پرداخته شود.

فرع اول: عدم تمکن از تصرف و وجوب زکات

در موردی که شخصی تمکن از تصرف در مال ندارد و به همین دلیل زکات بر او واجب نمی شود، اما پس از گذشت یک سال یا دو سال، یا حتی سه سال، مال به دست او باز می گردد و او متمکن می شود، آیا زکات آن سال هایی که مال در دست او نبوده، واجب است یا خیر؟ در اینجا گفتیم که زکات آن سال ها واجب نیست. اما آیا پرداخت زکات در این مورد مستحب است یا خیر؟ برخی از روایات دلالت بر این دارند که پرداخت زکات در این مورد مستحب است، هر چند بر او واجب نیست که نسبت به سال های گذشته زکات پرداخت کند.

دلیل بر این استحباب، روایتی است که دیروز خواندیم و به صحیحۀ ابوبصیر مربوط می شود. در این روایت آمده است:

عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن محمد بن يحيى عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في حديث: «أَنَّه سَأَلَ عَنْ رَجُلٍ حَالَ عَلَيْهِ الْحَوْلُ وَحَلَ الشَّهْرَ الَّذِي كَانَ يُزَكِّي فِيهِ وَقَدْ أَتَى لِنِصْفِ مَالِهِ سَنَةٌ وَلِنِصْفِهِ الْآخِرِ سَنَةٌ أَشْهَرُ قَالَ: يُزَكِّي الَّذِي مَرَّتْ عَلَيْهِ سَنَةٌ وَيَدْعُ الْآخَرَ حَتَّى تَمُرَّ عَلَيْهِ سَنَةٌ قُلْتُ: فَإِنَّهُ اشْتَهَى أَنْ يُزَكِّي ذَلِكَ قَالَ: مَا أَحْسَنَ ذَلِكَ»^۱.

این روایت به شخصی اشاره دارد که مالش نزد او نبوده و سپس به مالش دست یافته است. در اینجا، اگر مالی که دست او نبوده، با مالی دیگر که او دارد، در نظر گرفته شود، ممکن است بخشی از این مال، حول بر آن گذشته باشد و بخشی دیگر هنوز حول بر آن نگذشته باشد. در این صورت، امام عليه السلام می فرماید که زکات بر نیمی از مالی که حول بر آن گذشته است، واجب است، اما برای نیمی که هنوز حول بر آن نگذشته، باید صبر کند تا حول بر آن بگذرد و سپس زکاتش را بپردازد.

اما آنچه حول بر آن نگذشته و نیمی از حول بر آن گذشته است، باید صبر کند تا حول بر آن بگذرد، بعد زکاتش را بدهد. بعد سؤال می شود که: «قُلْتُ: فَإِنَّهُ اشْتَهَى أَنْ يُزَكِّي ذَلِكَ قَالَ: مَا أَحْسَنَ ذَلِكَ»

پرسشگر: ...

معظم له: همین را می خواهیم بحث کنیم که «وَقَدْ أَتَى لِنِصْفِ مَالِهِ سَنَةٌ وَلِنِصْفِهِ الْآخِرِ سَنَةٌ أَشْهَرُ» می فرماید آن مالی که زکات بر آن واجب نیست، مستحب است که زکاتش پرداخت شود. شاهد ما همین است. شاهد ما این است که گرچه این در خصوص مالی که در دسترس نبوده وارد نشده، اما خوب شامل آنجا هم می شود. به هر حال وقتی زکات بر آن واجب نشده است می فرماید «ما احسن ذلك». معلوم می شود که از مالی که زکات به آن تعلق نگرفته، اگر زکات بدهد این مستحب است شرعاً. این را می خواهیم استفاده کنیم. «فَإِنَّهُ اشْتَهَى أَنْ يُزَكِّي ذَلِكَ قَالَ: مَا أَحْسَنَ ذَلِكَ»، بسیار مستبعد است که استحباب پرداخت زکات صرفاً در خصوص این مال باشد. خصوص این مالی که زکات به آن تعلق گرفته. نکته اینکه «ما احسن ذلك» این است که با اینکه زکات به آن تعلق نگرفته، مع ذلك اگر زکات بدهد ما احسن ذلك، لذا می توانیم به سایر مواردی که زکات به آن تعلق نگرفته است تعمیم داد؛ اعم از اینکه زکات واجب نیست یا به دلیل اینکه حول بر آن نگذشته است. یا به دلیل اینکه در دسترس نبوده است. از این باب ما می توانیم این تعمیم را بدهیم.

مسألة زمان آغاز حول جدید

اکنون مسأله ای مطرح می شود که اگر شخصی زکات مالی را که نصف حول بر آن گذشته، پرداخت کند، از کی باید حول بعدی را آغاز کند؟ آیا باید حول جدید را بعد از آغاز آن حولی که نصفش گذشته بود، محاسبه کند؟ به عبارت دیگر، اگر این شخص زکات را در سر نصف حول پرداخت کرده باشد، آیا باید شش ماه دیگر یک زکات جدید بپردازد؟

پاسخ این است که این چنین نیست. به دلیل روایاتی که داریم که می‌فرمایند: «لا یزکی المال مرتین»^۱، یعنی بر یک مال در یک حول، دو زکات تعلق نمی‌گیرد. بنابراین، شش ماهی که بر این مال گذشته، هرچند زکات آن مستحب بود، اما چون زکات داده شده صحیح بوده، لذا حول جدید باید از زمانی که زکات داده شده، محاسبه شود. به این ترتیب، نباید انتظار داشت که با گذشت نصف حول، دوباره زکات دیگری باید پرداخت شود؛ زیرا این به معنای تعلق زکات به یک مال در یک حول واحد است که با روایات متعدد دیگری که در آینده به آنها خواهیم پرداخت، منافات دارد.

در نهایت، این روایت در خصوص مالی که در دسترس مالک نبوده، وارد نشده است، بلکه به مالی اشاره دارد که زکات بر آن واجب نشده، اما شخص خواسته زکات آن را پرداخت کند و در این مورد به او گفته شده است: «ما أحسن ذلک».

روایت قرب الإنسان و پرداخت زکات بر دین

در اینجا روایت دیگری داریم که مربوط به قرب الإنسان است و در خصوص مالی است که به صورت دین در اختیار شخصی قرار دارد. از آنجا که این مال به عنوان دین محسوب می‌شود، بر آن زکات واجب نیست. در این روایت آمده است: عن الإمام موسى بن جعفر عليه السلام، قال:

«لَيْسَ عَلَى الدَّيْنِ زَكَاةٌ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّ الدَّيْنِ أَنْ يُزَكِّيَهُ»^۲.

در اینجا اشاره شده است که زکات بر دین واجب نیست، مگر اینکه صاحب دین، یعنی مالک مال، بخواهد زکات آن را پرداخت کند. به عبارت دیگر، اگر زید مالی را به صورت طلا یا نقره به دیگری قرض داده باشد و اکنون آن مال در دست شخص قرض گیرنده باشد، زکات بر آن واجب نیست، مگر اینکه صاحب دین بخواهد زکات آن را بپردازد.

استحباب پرداخت زکات بر دین

از این روایت می‌توان به استحباب پرداخت زکات در این مورد استفاده کرد؛ زیرا اصل مطلوبیت زکات در شرع محرز است. اگر ما بدانیم که زکات از نظر شرعی مطلوب است و روایت می‌گوید که صاحب دین می‌تواند زکات پرداخت کند، این به معنای آن است که پرداخت زکات از نظر شرعی مستحب است و نه اینکه فقط مباح باشد. بنابراین، عبارت «إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبُّ الدَّيْنِ أَنْ يُزَكِّيَهُ» به ما می‌آموزد که پرداخت زکات در این مورد مستحب است و اصل مطلوبیت آن نیز محرز است.

سند روایت قرب الإنسان

اما در مورد سند این روایت، متأسفانه سند آن تام نیست و این به دلیل وجود عبدالله بن الحسن در سلسله سند است. در بحث سند این روایت، باید گفت که قرب الإنسان به محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری مربوط می‌شود. او از پدرش،

۱. عن محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن عيص بن القاسم عن أبي عبد الله عليه السلام: «فِي الزَّكَاةِ قَالَ: مَا أَخَذُوا مِنْكُمْ بِنُؤْمِيَةٍ فَاحْتَسِبُوا بِهِ وَلَا تُعْطَوْهُمْ شَيْئًا مَا اسْتَطَعْتُمْ فَإِنَّ الْمَالَ لَا يَبْقَى عَلَى هَذَا أَنْ تُزَكِّيَهُ مَرَّتَيْنِ» [وسائل الشيعة؛ كتاب الزكاة، أبواب المستحقين للزكاة، ب ۲۰، ح ۳].

۲. قرب الإنسان؛ ص ۲۲۸.

عبدالله بن جعفر حمیری، روایت می‌کند. اصل قرب الإسناد از عبدالله بن جعفر حمیری است که محمد بن عبدالله این روایت را از او نقل می‌کند.

عن عبدالله بن حسن عن جدّه علی بن جعفر ...

در اینجا باید توجه کرد که عبدالله بن الحسن نباید با عبدالله بن الحسن بن الحسن مثنی اشتباه شود. عبدالله بن الحسن همان ابن علی بن جعفر است. پس این عبدالله بن الحسن همان عبدالله بن الحسن بن علی بن جعفر صادق علیه السلام است. مرحوم آقا میرزا کاظم رحمته الله، هنگامی که به عبدالله بن الحسن می‌رسیدند، می‌فرمودند که او آقازاده یا امامزاده است. ایشان می‌فرمودند که مگر اینکه به امامزادگی او اعتماد کنیم وگرنه توثیق خاصی برای او وجود ندارد ولا توثیق له.

با این حال، می‌توان به عنوان مؤید از روایت استفاده کرد؛ زیرا هیچ توثیقی برای عبدالله بن حسن نیامده و به او تعرضی نشده است. در کتب روایی سه یا چهار روایت از او نقل شده است. نه جزء مشایخ روات حساب می‌شود نه جزء مولفین و مصنفین حساب میشود، لذا متعرض به او نشده است. معمولاً عدم تعرض به یک راوی به معنای ضعف یا اهمال نیست. کتبی که برای رجال نوشته شده یا مثل مشیخه نجاشی است که برای مشایخ الروات و همچنین مصنفین آمده است یا بعضی مخصوص مصنفین است؛ مثل فهرست شیخ. حتی کشی هم در مورد مشایخ الرجال و مشایخ الروات است. معمولاً گاهی به مناسبت مشایخ، به کتب هم متعرض شده‌اند. خلاصه کتب رجالی ما یا فهارس الکتب است یا تراجم الرجال و رجال روایت است. حالا اگر کسی معروف به روایت نیست، شیخ روایت حساب نمی‌شود، دو روایت یا سه روایت و یا چهار تا روایت نقل کرده است، در کتب رجالی به او نپرداخته‌اند. این عدم تعرض حاکی از این نیست که به او اعتنا نبوده‌اند و ثقه نبوده است. ممکن است عبدالله بن حسن مرد جلیل القدری باشد، اما به دلیل اینکه از مشایخ روات به شمار نمی‌آید و در میان مصنفین نیز قرار ندارد، مورد توجه قرار نگرفته است.

بنابراین، از این روایت نمی‌توان بیش از تأیید استفاده کرد. اگر ما توانستیم از روایت ابوبصیر استفاده کنیم، این روایت می‌تواند مؤید آن روایت باشد. اما باید توجه داشت که این روایت در خصوص مالی است که در دسترس مالک نبوده و حول بر آن گذشته است، در حالی که روایت قرب الإسناد به مالی اشاره دارد که به دلیل عدم گذشت حول، زکات بر آن واجب نیست.

اگر ما بتوانیم چنین الغای خصوصیتی کنیم و بگوییم که عبارت «ما أحسن ذلک» به این معناست که با وجود عدم وجوب زکات، اگر شخص بخواهد زکات بدهد، کار خوبی انجام می‌دهد، این شامل مالی می‌شود که عدم وجوب زکات بر آن ناشی از عدم دسترسی مالک است. در این صورت، می‌توانیم این استحباب را تعمیم دهیم.

پرسشگر: ...

معظم له: اولویت به این معناست که باید یک نکته ترجیحی برای نسبت حکم وجود داشته باشد. حال فرض کنید که مالی که به دلیل عدم حول، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد، با مالی که به دلیل عدم تمکن از تصرف، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد، مقایسه شود. در مالی که حول بر آن نگذشته، گفته شده است که با وجود عدم وجوب زکات، می‌توان زکات پرداخت و این مستحب است. اما آیا می‌توان گفت که به طریق اولی، در مالی که به دلیل عدم تمکن از تصرف، زکات به آن تعلق نمی‌گیرد، نیز چنین است؟ قائل شدن به چنین اولویتی مشکل است، زیرا این، دو موضوع جدا از هم هستند.

بله، در یک ملاک مشترک هستند و آن ملاک عدم وجوب زکات است، اما وجه عدم وجوب زکات در هر یک از این موارد متفاوت است و این تفاوت نمی تواند اولویت ایجاد کند. حتی اگر اولویت هم فرض شود، باید از طرف مالی که دین است به مالی که دین نیست، استحباب زکات را به طریق اولی بیان کنیم.

بررسی قرب الإسناد

در پایان، در مورد قرب الإسناد باید گفت که خود عبدالله بن الحسن توثیق ندارد؛ اما قرب الإسناد که مرحوم صاحب وسائل از آن روایت می کند، معتبر است. قرب الإسنادی که در بازار موجود است، سند ندارد و ادعای تواتر نیز نسبت به این قرب الإسنادها مشکل است. اما قرب الإسنادی که مرحوم صاحب وسائل از آن نقل می کند، با عبارتی در خاتمه وسائل همراه است که می گوید:

«في ذكر الكتب المعتمدة التي نقلت منها أحاديث هذا الكتاب، وشهد بصحتها مؤلفوها وغيرهم، وقامت القرائن على ثبوتها، وتواترت عن مؤلفيها، أو علمت صحة نسبتها إليهم، بحيث لم يبق فيها شك ولا ريب»^۱

دو نکته را بیان می کند. کتاب هایی که من از آنها نقل می کنم یا متواتراً به دست ما رسیده اند یا مقطوع الصحة هستند و در آنها شک و ریبی وجود ندارد. این امر به دلیل قرائنی است که قطع به صحت در این کتاب ها به وجود آورده است. این قرائن مانند «وجودها بخطوط أكابر العلماء وتكرر ذكرها في مصنفاتهم وشهادتهم بنسبتها وموافقة مضامينها لروايات الكتب المتواترة أو نقلها بغير واحد محفوف بالقرينة وغير ذلك»^۲ هستند که همه شهادت داده اند که این نسبت، یعنی این کتاب منسوب به شیخ است یا منسوب به این راوی است.

خلاصه اینکه قرب الإسناد حمیری که در وسائل آمده است، یکی از این دو حیثیت را بر اساس شهادت صاحب وسائل دارد: یا متواتراً به دستش رسیده یا مقطوع الصحة به دستش رسیده است. در اینجا ممکن است کسی پرسد که مقطوع الصحة بودن برای صاحب وسائل به چه درد ما می خورد؟ او قطع به صحت پیدا کرده و آیا این قطع برای ما حجت است؟ در پاسخ می گوئیم که این قطع به صحت، قطع مستند به مجموعه ای از عواملی است که اگر این عوامل برای ما نیز فراهم می شد، ما هم به صحت این کتاب قطع پیدا می کردیم. به عبارت دیگر، اگر این نوع قطع به صحت وجود داشته باشد، ما نیز آن را قبول می کنیم و این قطع برای ما اطمینان آور خواهد بود.

قطع به صحتی که صاحب وسائل ادعا می کند، بی مبنا و بی نکته نیست. او نکات مشخصی را بیان می کند. به عنوان مثال، او به وجود کتاب هایی که به خط اکابر علما ذکر شده و شهادت آنها بر نسبت این کتب اشاره می کند. این نکات که برای قطع به صحت مرحوم صاحب وسائل نقل می شود، نشان می دهد که او خود شخص محدث، حدیث شناس و اهل حدیث است. بنابراین، این قطع به صحت او برای ما اطمینان آور خواهد بود.

پرسشگر: ...

معظم له: نه، آنها ملاک حدس را برای ما بیان نکرده اند. فرض کنید که صاحب وسائل بگوید که من قطع به صحت یک روایت دارم، اما ما ندانیم که این قطع به صحت به چه نکته ای است. در این صورت، ما می گوئیم که این قطع به

۱. وسائل الشیعة؛ خاتمة الكتاب، الفائدة الرابعة.

۲. همان.

صحت شما برای ما قطع به صحت نمی‌آورد. اما اگر قطع به صحت او با نکته‌ای همراه باشد و او آن نکته را بیان کند، مانند مواردی که ذکر شد، آن‌گاه می‌توانیم بگوییم که اگر این نکته‌ها برای ما نیز حاصل می‌شد، ما هم به قطع می‌رسیدیم. او می‌فرماید که «احتفافها بالقرائن»؛ یعنی قرائنی که برای صاحب وسائل قطع‌آور شده است. همچنین، صاحب وسائل که قطاع نبوده که به‌طور بی‌دلیل قطع پیدا کند. معلوم می‌شود که این قرائن در مجموع قطع‌آور بوده و اگر هر کس دیگری مانند صاحب وسائل این قرائن برایش اقامه شود، همان قطع برای او به وجود می‌آید. لذا به نظر ما، نه تنها کتاب قرب الإسناد، بلکه کتاب‌هایی که مرحوم صاحب وسائل از آنها نقل می‌کند، حتی اگر سند صاحب وسائل به آن کتاب‌ها به دست ما نرسد، اما صاحب وسائل به آن کتاب‌ها اعتماد کند، این عبارت اول صاحب وسائل برای ما می‌تواند موجب اطمینان به صحت کتاب بشود.

پرسشگر: ...

معظم‌له: نه، ما می‌گوییم که کتابی که صاحب وسائل از آن نقل می‌کند، شهادت به صحت کتاب داده است، نه شهادت بر صحت روایت. ما نمی‌خواهیم بگوییم که شهادت بر صحت روایت داده و از این رو بگوییم پس روایت صحیح است. خیر. ما می‌گوییم که او بر صحت کتاب شهادت داده و این شهادت بر صحت کتاب، شهادت قطعی و بدون شک و تردید که نیست؛ بلکه با توجه به نکاتی که بیان می‌کند، می‌توانیم بگوییم که این نکاتی که برای او قطع آورده شده، اگر برای ما نیز حاصل می‌شد، ما هم به قطع و یقین می‌رسیدیم. روی این نکته دقت کنید؛ حتی برخی ممکن است بر آن خدشه کنند، اما این حرف دقیق است. اگر این ادعای قطعی که می‌کند به این محکمی و با بیان نکته‌اش بیان شود، آن‌گاه می‌گوییم که این نکته‌ها اگر برای ما نیز حاصل می‌شد، یقین برای ما نیز به وجود می‌آورد و لذا اعتماد می‌کنیم. به هر حال، روایت قرب الإسناد که مرحوم صاحب وسائل نقل می‌کند، برای ما اطمینان‌آور است که این روایت از قرب الإسناد عبدالله بن جعفر حمیری نقل شده است.

می‌ماند که سند خود عبدالله بن جعفر حمیری به روایت. در اینجا، چون از عبدالله بن حسن گذشته، گفتیم که عبدالله بن حسن فی نفسه لم تثبت وثاقته.

پرسشگر: ...

معظم‌له: نه، ببینید، مانند کتاب تحف العقول یا کتاب کافی، حتی مانند من لا یحضره الفقیه که در آنها ذکر شده است که «ما روایات را جمع کرده‌ایم که به آنها عمل می‌کنیم و به این روایات اعتماد داریم و آنها را صحیح می‌دانیم»، ما می‌گوییم که شما این روایات را صحیح می‌دانید، اما برای ما حجت نیست. این امر غیر از این است که بگوید من این روایت را از کتبی نقل می‌کنم که این کتب، کتب صحیحه و معتبر هستند و ما یقین داریم که این کتب از اصحابش است. بین این دو امر تفاوت زیادی وجود دارد.

پرسشگر: ...

معظم‌له: صدور این کتب هم برای مؤلف است و اسناد آنها نیز برای مؤلف است. این کتاب‌ها که به دست آنها رسیده، به سادگی نمی‌توان به آنها اعتماد کرد. به عنوان مثال، ما گفتیم که کتبی که ابن ادریس می‌گوید «بخط شیخ طوسی» ابن ادریس که معاصر شیخ نبوده که بگوید این کتاب «بخط شیخ طوسی» است. اما اگر ابن ادریس بگوید که این کتاب به خط شیخ طوسی بوده، مانند کتب محمد بن علی بن محبوب، می‌گوییم بله، ما نیاز نداریم که سند ابن ادریس

تا شیخ را بررسی کنیم. ما این کتاب را مسلم الصدور از شیخ می دانیم؛ زیرا ابن ادریس که شیخ طوسی جدش بوده، نمی تواند به سادگی اشتباه کند. اینکه او می گوید «وجدته بخطه»، ما نمی توانیم شک کنیم که ممکن است خط شیخ نبوده و ابن ادریس خطا کرده باشد. این شهادت ثابت می کند که آنچه از این کتاب به محمد بن علی بن محبوب نسبت داده شده، مال آن نسخه خطی شیخ است که از محمد بن علی بن محبوب نقل شده است. حال اگر سند شیخ تا محمد بن علی بن محبوب برای ما معتبر باشد، به این روایت اعتماد می کنیم.

اما سایر روایات، سند غیر از عبدالله بن حسن، مانند خود محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری و عبدالله بن جعفر حمیری، هر دو ثقة هستند. محمد بن عبدالله بن جعفر حمیری، نجاشی در حق او گفته است: «ابو جعفر القمی، كان ثقة وجهاً، كاتب صاحب الامر عليه السلام سألہ مسائل في ابواب الشريعة». همین مجموعه مسائلی که در توقیع معروف حضرت ولی عصر عليه السلام آمده است، از جمله «أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رُوَاةٍ حَدِيثًا»، در همین مکاتبه از آقای حمیری وارد شده است. به هر حال، مکاتباتی با حضرت ولی عصر عليه السلام دارد. این محمد بن جعفر ثقة است. درباره عبدالله بن جعفر نیز نجاشی عبارتی دارد که می فرماید:

«أبو العباس القمي. شيخ القميين ووجههم، قدم الكوفة سنة نيف وتسعين ومائتين وسمع أهلها منه، فأكثرُوا»^۱

این عبارت خود دلیلی بر وثاقت اوست، گرچه تعبیر «ثقه» نیامده است، اما گفته شده که او «شيخ القميين ووجههم» است. قمیینی که این همه دقت در اسانید احادیث و خود مضامین احادیث می کردند و هر حدیثی را از کسی قبول نمی کردند و در دقت اهل قم از سایر مدن علمی، بسیار جلوتر بودند. این شیخ القمیین که گفته می شود، نه به معنای شیخ عطارها و شیخ بقال ها، بلکه شیخ قمیینی که اهل حدیث بودند. خود همین عبارت برای ما اطمینان آور است. «و وجههم» اگر نگوییم که خود «وجه» هم اینجا لا یكون الا ان يدل أنه ثقة. حال صرف نظر از عبارت نجاشی، مرحوم شیخ در فهرست، تصریح به توثیق ایشان دارد. همین عبدالله بن جعفر. او می فرماید: «عبدالله بن جعفر الحمیری القمی یکی أبا العباس ثقه»؛ بدین معنا که او در فهرست تصریح به وثاقت دارد.

و صلّی الله علی محمد و آله الطّاهرين